

یادگیریِ آزاد

چگونه با آزاد گذاشتن غریزه بازی کودکان ما
شادمان‌تر و خودبسنده‌تر و یادگیرندگان
بهتری در همهٔ عمر می‌شوند

پیتر گری

www.ketab.ir

ترجمه

مهدی غلامی

فرهنگ نشر نو

با همکاری نشر آسیم

تهران - ۱۴۰۱

Free to learn

Why Unleashing The Instinct To Play Will Make Our Children
Happier, More Self-Reliant, And Better Students For Life

Peter Gray

Basic Books, New York, 2013

یادگیری آزاد

چگونه با آزاد گذاشتن غریزه بازی کودکان ما شادمان تر و
خودبسنده تر و یادگیرندگان بهتری در همه عمر می شوند

پیتز گری

ترجمه مهدی غلامی



نشر نو

تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شماره سیزده

تلفن ۸۸۷۴۰۹۹۱

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۶۵۰

نمایه: فائزه جعفریان

طراح جلد: حکمت مرادی

چاپ: اکسیر

ناظر چاپ: بهمن سراج

همه حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه: گری، پیتز Gray, Peter □ عنوان و نام پدیدآور: یادگیری آزاد: چگونه با آزاد گذاشتن
غریزه بازی، کودکان ما شادمان تر، خودبسنده تر و یادگیرندگان بهتری در همه عمر می شوند/ پیتز
گری؛ ترجمه مهدی غلامی □ مشخصات نشر: تهران: فرهنگ نشر نو: آسیم، ۱۴۰۰ □ مشخصات
ظاهری: ۳۸۲ ص. □ شابک: ۲-۳۰۴-۴۹۰-۶۰۰-۹۷۸ □ وضعیت فهرست نویسی: فیبا □
یادداشت: عنوان اصلی: Free to learn: why unleashing the instinct to play will make our
children happier, more self-reliant, and better students for life, [2013] □ موضوع: بازی ها
-- جنبه های روان شناسی؛ روان شناسی رشد □ شناسه افزوده: غلامی، مهدی، ۱۳۶۵ -، مترجم
□ رده بندی کنگره: BFV۱۷ □ رده بندی دیویی: ۱۵۵/۴۱۸ □ شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۵۲۴۲۳

مرکز بخش: آسیم

تلفن و دورنگار: ۵-۸۸۷۴۰۹۹۲

فروشگاه اینترنتی: www.nashrenow.com

قیمت: ۱,۹۰۰,۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

۹	پیش گفتار	
۱۵	چه بر سر کودکی آورده‌ایم؟	فصل ۱
۴۳	زندگی مملو از بازی کودکان شکارگر- خوراکیجو	فصل ۲
۷۳	چرا مدرسه‌ها این گونه هستند: مختصری از تاریخ آموزش	فصل ۳
۱۰۵	هفت خطای آموزش اجباری	فصل ۴
	درس‌هایی از سادبری ولی: طبیعت می‌تواند در	فصل ۵
۱۳۱	عصر جدید هم غالب و فراگیر باشد	
۱۶۵	غرایز آموزشی انسان	فصل ۶
۱۹۵	سرخوشی ذهن	فصل ۷
۲۲۹	نقش بازی در رشد اجتماعی و عاطفی	فصل ۸
	ترکیب سنی بدون محدودیت: عنصری کلیدی	فصل ۹
۲۶۳	برای قابلیت کودکان در آموزش خود	
۲۹۵	فرزندپروری توأم با اعتماد در دنیای مدرن ما	فصل ۱۰
۳۳۷	یادداشت‌ها	
۳۵۱	کتاب‌شناسی	
۳۷۱	نمایه	

پیش‌گفتار

«بروید به جهنم»

از شنیدن این کلمات متأثر شدم. قبلاً هم گاهی با این کلمات خطاب شده بودم اما هرگز این چنین جدی نبود. مثلاً به وسیله یک همکار که از مخالفت من با یک حقیقت واضح ناامید شده بود یا عکس العمل یک دوست درباره اظهار نظر ابلهانه من. اما این طور مواقع «بروید به جهنم» فقط روش برخوردی بود تا تنش را کمتر کند و یک بحث بی نتیجه را پایان بدهد. ولی این بار جدی بود و احساس کردم شاید واقعاً به جهنم بروم. البته به به جهنم آتش و گوگرد بعد از مرگ، بل به جهنمی که در همین دنیا احساس می شود؛ همان زمانی که دچار عذاب وجدان می شوید که چرا کسی را که عاشقش هستید و نیازمند و وابسته به شماست تنها گذاشته‌اید.

این کلمات از دهان پسر نه ساله‌ام، اسکات، در دفتر مدیر یک مدرسه ابتدایی دولتی بیرون آمد. این کلمات فقط خطاب به من نبود، خطاب به همه ما هفت انسان بالغ و آراسته‌ای بود که در برابرش ایستاده بودیم؛ یعنی مدیر، دو نفر از معلمان اسکات، مشاور مدرسه، روان‌شناس کودک شاغل در مدرسه، مادر اسکات (همسر مرحوم)، و من. ما آنجا جمع شده بودیم تا با یک موضع واحد به اسکات بگوییم که بدون اما و اگر باید در مدرسه حاضر شود و هر کاری را که معلم‌ها از او می‌خواهند انجام بدهد. هر کدام

از ما خیلی جدی حرف خودش را زد، و بعد اسکات، که مستقیم به همه ما نگاه می کرد، کلماتی گفت که در جا مرا ساکت کرد: «بروید به جهنم». بی درنگ اشک از چشمم جاری شد. در آن لحظه مطمئن بودم که باید طرف اسکات باشم نه علیه اش. در حالی که اشک می ریختم به همسرم نگاه کردم و متوجه شدم که او هم دارد گریه می کند؛ از اشک هایش پیدا بود که او هم دقیقاً همان فکر و احساس من را دارد. در آن لحظه ما هر دو مطمئن بودیم که باید کاری را که اسکات از مدت ها پیش از ما تقاضا کرده بود انجام بدهیم؛ یعنی او را نه تنها از آن مدرسه، که از هر چیزی که شبیه آن مدرسه بود دور کنیم. مدرسه برای اسکات زندان بود، و او خطایی مرتکب نشده بود که سزاوار زندان باشد.

آن جلسه در دفتر مدیر نقطه اوج سال ها جلسه و گفت و گو در مدرسه بود، جلساتی که در آنها به من و همسرم آخرین گزارش های بی انضباطی و بد رفتاری پسرمان داده می شد. بی انضباطی او به خصوص برای کارکنان مدرسه ناراحت کننده بود چون از آن دسته شیطنتهای معمولی نبود که معلم ها از پسران فعال و پرشوری انتظار داشتند که برخلاف میلشان در مدرسه محبوس شده بودند. او حساب شده و از عمد برخلاف دستورات معلم هایش رفتار می کرد. معلم که توصیه می کرد سؤالات حساب را با یک روش خاص حل کنند، او یک روش متفاوت برای حل آنها ابداع می کرد. زمان یادگیری نقطه گذاری و حروف بزرگ که فراسید، او یا مانند ای. ای. کامینگز شاعر حروف بزرگ و نقطه را هر کجا که دلش می خواست قرار می داد یا به هیچ وجه از آنها استفاده نمی کرد. زمانی که یک تکلیف به نظر او بی ربط و بی فایده بود آشکارا نظرش را بیان می کرد و از انجام تکلیف خودداری می کرد. او گاهی البته این اواخر به طرزی روزافزون بدون اجازه کلاس درس را ترک می کرد و اگر به اجبار جلوش را نمی گرفتند به خانه برمی گشت.

سرانجام مدرسه ای را پیدا کردیم که مناسب اسکات بود. خارج از تصورش را هم نمی کنید که این مدرسه تا چه حد با آن «مدرسه» متفاوت

بود. کمی بعدتر در مورد این مدرسه و جنبش آموزشی جهانی‌ای که برانگیخته است به شما خواهم گفت. اما این کتاب در اصل در مورد یک مدرسه خاص نیست، در مورد طبیعت انسانی آموزش است.

کودکان با اشتیاق شدید به یادگیری متولد می‌شوند و از نظر ژنتیکی با قابلیت شگفت‌انگیزی برای یادگیری برنامه‌ریزی شده‌اند. آنها در واقع ماشین‌های یادگیری کوچک‌اند. بچه‌ها تا حدود چهارسالگی حجمی باورنکردنی از اطلاعات و مهارت‌ها را بدون هیچ آموزشی فرامی‌گیرند. آنها راه رفتن، دیدن، پریدن و بالا رفتن را یاد می‌گیرند. آنها فهمیدن و صحبت کردن به زبان فرهنگی را یاد می‌گیرند که در آن متولد شده‌اند و با آن، خواسته‌ها و تمایلات خود را بیان می‌کنند، می‌خندانند، عصبانی می‌کنند، دوستی می‌کنند و می‌پرسند. آنها مقدار باورنکردنی‌ای دانش در مورد دنیای فیزیکی و اجتماعی اطرافشان کسب می‌کنند. تمام این یادگیری‌ها را غرایز و محرک‌های ذاتی و باریک‌بینی و کنجکاوی طبیعی‌شان هدایت می‌کند. وقتی که کودکان پنج یا شش ساله می‌شوند این طبیعت نیست که این میل و قابلیت فراوان برای یادگیری را کنار می‌زنند، بلکه ماییم که آن را به واسطه سیستم آموزش اجباری کنار می‌گذاریم. بزرگ‌ترین و ماندگارترین درس مدرسه این است که یادگیری مانند کار (فعالیتی سخت) است، و هرزمانی که مقدور باشد باید از آن فرار کرد.

حرف‌های پسر من در دفتر مدیر مسیر زندگی حرفه‌ای و شخصی من را نیز تغییر داد. من استاد روان‌شناسی زیستی و یک محقق علاقه‌مند به مبانی زیستی احساسات و تمایلات در پستانداران بوده‌ام. من نقش هورمون‌های خاصی که ترس را در موش‌ها تنظیم می‌کنند بررسی کرده بودم و اخیراً شروع به مطالعه مکانیسم‌های رفتار مادرانه در موش‌ها کرده بودم. آن روز در دفتر مدیر، یک سری اتفاقات رفته‌رفته تمرکز تحقیقاتی من را تغییر دادند. شروع کردم به مطالعه آموزش از منظر زیست‌شناسی. در ابتدا نگرانی برای پسر من انگیزه اصلی تحقیقاتم بود. می‌خواستم مطمئن شوم

با اجازه دادن به او که مسیر آموزشی دلخواهش را به جای مسیر تحمیلی متخصصان دنبال کند، مرتکب اشتباه نشده‌ام. اما به تدریج که متقاعد شدم مسیر آموزشی مدیریت شده خود اسکات خوب و بی نقص پیش می‌رود، علاقه تحقیقاتی‌ام به طور کلی به کودکان و مبنای زیستی آموزش انسان معطوف شد.

چه چیزی در گونه ما، ما را حیوانی فرهنگی می‌کند؟ به عبارت دیگر، چه جنبه‌هایی از طبیعت انسان باعث می‌شوند که هر نسل جدید بشر، در هر مکان، مهارت‌ها، دانش، عقاید، نظریه‌ها و ارزش‌های نسل قبلی را کسب کند و مبنای قرار دهد؟ این سؤال منجر شد به این که من آموزش را در محیط‌هایی خارج از سیستم آموزشی استاندارد بررسی کنم - مثلاً، در مدرسه نامتعارف و جالب توجهی که پسر من در آن حضور داشت. بعدها جنبش رو به رشد جهانی «آموزش‌گریزی»^۱ را مورد بررسی قرار دادم تا پی ببرم چگونه کودکان در آن خانواده‌ها به یادگیری پرداخته‌اند. من متون تحقیق مربوط به انسان‌شناسی را مطالعه کردم و از انسان‌شناسان نظرسنجی کردم تا هر مطلبی را که در مورد زندگی و یادگیری کودکان در فرهنگ‌های شکارگر-خوراکجو (فرهنگ‌هایی که معرف ۹۹ درصد از تاریخ تکاملی گونه ما هستند) وجود داشت تا حد امکان یاد بگیرم. من تمام تحقیقات روان‌شناسی و انسان‌شناسی مربوط به بازی کودکان را بررسی کردم و همراه با دانشجویانم تحقیقات جدیدی را با هدف فهمیدن نحوه یادگیری کودکان از طریق بازی انجام دادم.

این تحقیقات باعث شد بفهمم چگونه محرک‌های قدرتمند کودکان به بازی و اکتشاف آنها را برای یادگیری، نه تنها در فرهنگ‌های شکارگر-خوراکجو بلکه در فرهنگ کنونی ما نیز مجهز کرده‌اند. این یافته‌ها همچنین، منجر به بینش‌هایی جدید در مورد شرایط محیطی شده است که توانایی کودکان را برای آموزش خود از طریق روش‌های سرخوشانه‌شان

بهینه می‌کنند. این مطالعات باعث شد پی ببرم که اگر بخواهیم، می‌توانیم کودکان را از آموزش اجباری رها کنیم و مراکز یادگیری‌ای را فراهم کنیم که قابلیت آنها برای آموزش خودشان را به حداکثر برسانند بدون آنکه آنها را از شادی‌های برحق کودکی محروم کنند. این کتاب در مورد همه این یافته‌ها است.